



۲۰۲۲/۰۵/۱۲



محمد داؤد مومند

تاریخ غبار از نظر استاد محمد عزیز نعیم (قسمت دوم)

پیوسته به قسمت اول مقاله :

یک- اگر تاریخ از نگاه ماهیت عبارت است از دریافت حقایق نسبت به ماضی از روی اسناد و شواهد تاریخی، که آنهم باید صحیح تصنیف و تفکیک شود، این دو جلد یعنی «افغانستان در مسیر تاریخ» فاقد آن میباشد.

اگر قسمت های دوره های باستان و قرون وسطی را در این اثر، که آنهم از کتب مروجه استفاده شده و به شیوه مارکسیزم تعبیر گردیده، استثنای قرار بدهیم، در قسمت های تاریخ جدید افغانستان هیچیک مأخذ جدید، به جز یگان ترجمه از مأخذ خارجی یا نقل قول ها از زبان آنهایی که امروز زنده نیستند و معلوم نیست که تا چه اندازه به حقیقت نزدیک میباشد، بکار نرفته است. بطور مثال در صفحه ۶۹۹ جلد اول، چاپ کابل، آمده است که: میرزا محمد ابراهیم خان، یکی از اطبای محرم و معتمد امیر عبدالرحمن خان، که معالجه و تجویز ادویه امیر تحت نظر او قرار داشت، پس از داخل شدن به اتاق امیر، که بر بستر بیماری افتاده بود، مشاهده میکند که پیشخدمتی با جام خالی ادویه از اتاق امیر خارج میشود، طبیب بعد از بونیدن جام خالی به چگونگی ادویه که بدون استحضار او به امیر نوشانده شده بود، پرسید.

پیشخدمت جواب داد که سردار حبیب الله خان ادویه را به امیر نوشانید.

هنوز این گفتگو ادامه داشت که سردار حبیب الله خان از اتاق خارج شد و سیلی محکمی بر روی میرزا محمد ابراهیم خان حواله کرد و گفت امیر خواب است و خوابش را مختل نکنید.

فردای آن شب امیر عبدالرحمن خان داعی اجل را لبیک میگوید.

با تصویر این صحنه غبار میخواد بگوید که گویا امیر حبیب الله خان در مرگ پدرش دست داشت!!

آیا میرزا محمد ابراهیم خان این صحنه را به شخص غبار حکایت نموده و یا از دست دوم و سوم شنیده است؟

در برابر اینگونه اتهام بزرگ، غبار از نشان دادن مدرک قابل قبول عاجز مانده است.

نگفته ندارد کسی با تو کار

ولیکن چو گفتم دلش بیار

هرچند که فقید غبار در صفحه ۱۳ جلد دوم، چاپ ۱۹۹۹ اضلاع متحده امریکا، از نامه های اعلیحضرت محمد نادرشاه و سپه سالار شاه محمود خان غازی، عنوانی نورالمشایخ مجددی از آرشیف محمد معصوم مجددی یاد آوری کرده است، اما از روی آن نامه ها کدام ارتباطی که بیانگر نزدیکی این برادران با انگلیس باشد به نظر نمیخورد.

ایکاش غبار میتوانست راوی صحنه روز جزاء را که سرنوشت عبدالخالق، قاتل اعلیحضرت محمد نادر شاه و یارانش را تعیین مینمود تذکر میداد، زیرا که غبار شاهد آن صحنه نبوده، محبوس بود.

نمیدانم صحنه ترور مرحوم محمد عزیزخان (پدرکلانم) را در برلین کدام راوی به غبار حکایت کرده که با تمام ریزه کاریهای ترسیم شده (۱۲۳)؟

درین رابطه از زبان شاهدان عینی روایات دیگری نیز شنیده میشود. مؤلف به این دو صفحه آرایی اکتفاء نکرده و سراسر جلد دوم از همچو صحنه آرایی ها مملوست که برای هیچکدامش دست آویز قابل قبولی نشان داده نشده است.

خلاصه اینکه نه تنها حقایق درین اثر از روی منابع و شواهد تاریخی بدست نیامده، بلکه این حقایق مطابق به ذوق فقید غبار تحریف گردیده (علامه حبیبی نیز عین نظر را در زمینه ابراز نموده است. مومند) و با افسون قلم و سبک خدا دادش که واقعاً جذاب، گیرا و سحر آمیز است، میخواهد خواننده را مجبور سازد تا بپذیرد که آنچه را او نوشته است، حقیقت مطلق است و تردیدی در آن موجود نیست و بس!

از روی این نوشته ها معلوم میشود که فقید غبار دارای استبداد رأی بوده است.

دو- گرچه فقید غبار در مقدمه کتابش نوشته «...بأسیر تکامل بشری طرزنگارش تاریخ هم تکامل کرده و امروز تاریخ نویسی بر پایه های تحلیل و تعلیل همه جانبه قرار دارد...» اما بحیث یک مؤرخ که حکم قاضی را دارد، در هیچ مناقشه تاریخی، او موقف دو طرف دعوی را نه عادلانه بررسی کرده و نه منصفانه قضاوت نموده و حوادث را صرفاً، نظر به ذوق و آرزوی خود مجسم ساخته و با شلاق قلم سحر آفرین خود میخواند را مجبور به پذیرش آن سازد. لذا اگر روند علمی تاریخ نویسی «بر پایه های تحلیل و تعلیل همه جانبه» قرار داشته باشد، این اثر دو جلدی غبار فاقد آن میباشد.

نمیدانم نظر به کدام دلیل شاغلی حشمت خلیل غبار مدعی است که تاریخ مذکور «اولین تاریخ علمی» کشور ماست؟

البته یک تاریخ نگار حق دارد از روایات، از نظریات، از خاطرات، از کتابها نقل قول کند، اما تا وقتی که صد در صد به صحت آن متیقن نباشد، صرفاً منحیث یک نظر و یک روایت قبولش نماید، نه اینکه بر واقعیت آن حکم قطعی صادر کند.

سه- مؤلف کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، طوریکه از این اثر دو جلدی پیداست، فاقد تفکر تاریخی است، یعنی ماضی را از روی زمان خود دآوری نموده است، و واقعات را دو بعدی دیده است نه سه بعدی، آنهم نظر به شرایط سالهای ۶۰ و اوایل ۷۰ قرن بیستم که در افغانستان و در جهان سوم و حتی کشور های غربی طوفان چپگرایی، جوانان را بخود پیچانده بود! روی همین انگیزه و تحت تأثیر همچو طوفان، فقید غبار به ماضی نظر انداخته و حوادث را به شیوه ماکسیست ها تعبیر نموده و حتی اصطلاحاتی چون: مبارزات طبقاتی، فیودال، ملاک و فاشیست، را بکار برده است که هر کدامش در قاموس چپگرایان معنی بخصوص خود را دارد.

چهار- تاریخ نگار باید منصف باشد، باید حب و بغضش به حد اقل بر افکارش تأثیر کند و احساسات و تفکرش متوازن باشد.

با کمال تأسف این اوصاف درین اثر دو جلدی فقید غبار نه تنها به مشاهده نمیرسد، بلکه احساسات خود بزرگ بینی مؤلف و حقیر شمردن دیگران از لابلای این اثر، بخصوص جلد دومش نمایان است.

پنج- اگر تاریخ عبارت باشد از جستجوی حقیقت در ماضی، غبار در تحریر این حقایق به شیوه علمی بیچاره بود. این اثر بیشتر جنبه تبلیغی و سیاسی دارد تا جنبه دریافت حقیقت. و مؤلف آن خواسته است تا به زعم خویش مفکوره های خود را بر کرسی بنشانند که باز هم موفق نیست. هر چند که من هیچوقت غبار را ندیده ام، و اما فکر میکنم که بحیث یک مبارز که گرم و سرد رورگار را دیده و چشیده، لا اقل دارای متانت، وقار، و آراستگی علمی باشد، اما متأسفانه مطالعه این اثر عقیده ام را نسبت به مؤلف تغییر داد و غیر از یک آدم صاحب عقده، حسود و بی موازنه از نگاه احساسات و تفکر چیز دیگری در او سراغ نکردم.

...در شرایط امروزی یک بی موازنگی اکثریت قشر روشنفکر و تعلیم یافته جامعه ما را فرا گرفته است، طبعاً داوریهها در همچو فضاء که پله هیجان نسبت به تفکر سالم، سنگینتر است، کامل نمیشود.

شاید چند نسل بعد هنگامی که دوره حکمرانی حکمروایی این خانواده (نادر شاه) باز نگری و باز نگاری شود و بر رسیها و داوریهها متوازن و منصفانه گردد، اینها جای واقعی شان را در تاریخ بگیرند. ختم.

تبصره این جانب محمد داود مومند: نقد مختصر ولی پر معنی استاد محمد عزیز نعیم به حیث یک شخصیت تحصیل یافته، اکادمیک و استاد تاریخ در پوهنتون کابل بر اثر دو جلدی غبار، اگر از یکطرف موجه، عادلانه و علمی به نظر میرسد، از جانب دیگر شیوه مهذبانه و عدم تداخل احساسات انتقام جویی در استدلالش دلالت بر بزرگواری و عظمت معنوی استاد محمد عزیز نعیم مینماید، زیرا طوریکه شاغلی سیستانی مدعی است، غبار جلد دوم کتابش را برای گرفتن انتقام از خانواده سلطنتی نادر خان به رشته تحریر کشیده است. غبار بمنظور انگلیس ساختن خانواده نادر خان حتی به ساختن روایت نهایت مبتذل و طفلانه از دهان مرحوم خان وردک و بقول غبار «دیوانه وردکی» که مرحومی مسخره اطفال شوخ وقت کابل بود، پرداخته و پناه میبرد!!!!

ولی استاد بزرگوار محمد عزیز نعیم به حیث یک شخصیت اکادمیک و مهذب و دارای تقوای یزرگ اخلاقی و سیاسی، در نظریات خود بر تاریخ غبار از نظریات انتقام جویانه و روش تحکم استبدادی، تحقیر آمیز، نفرت انگیز و صرفاً سیاسی همانند غبار، اجتناب میورزند.

چون غبار متکی بر سوابق حیاتش در ساحه مطبوعاتی و ناشر جریده وطن که برای نخستین بار به بذر افکار بلشویکی در وطن پرداخت و به حیث یک آدم کاملاً سیاسی و سیاست باز و داشتن روابط پنهانی و سری سیاسی نزدیک با صدراعظم وقت، سپه سالار شاه محمد خان غازی و هم چنان تلاش مذبوحانه و خفاشانه غبار با اعضاء حزب دیمکراتیک خلق افغانستان بمنظور زعامت حزب در دهه دیمکراسی، و تمام فعالیت های سیاسی دوره حیاتش ثابت میسازد که تمام اندیشه ها و نظریاتش به ارتباط مسائل اجتماعی و سیاسی و تاریخ کشور متکی، بر اصول افکار چپگرایانه اوست.

لذا نظر حق بینانه استاد محمد عزیز نعیم بر اثر دو جلدی غبار که میفرماید: «این اثر بیشتر جنبه تبلیغی و سیاسی دارد تا جنبه دریافت حقیقت» بر واقعیت های حیات و فعالیت های سیاسی غبار و طرز دید غبار در مورد جامعه و تاریخ افغانستان، با تمام ابعاد آن متکی است.

نوشتهای زیرکانه و محیلانه و قابلیت و استعداد در سحر نویسندگی و تحقیق و تاریخ نویسی سراب مانند، حیثیت سکر افکار و اذهان نسل جوان و عوام الناس خوش باور جامعه را دارد که به امید رهنمایی در ورای نور حقیقت، به آغوش ظلمت پناه میبرند و بمنظور رفع عطشان درک حقایق تاریخی، به جای نوشیدن آب مقدس از جام سفالین، به جام گران بهاء بلورین محتوی مایع فریبنده زهر آلود، مغشوش و مواجه میشوند .

به عقیده نگارنده این سطور اگر یک مؤرخ و محقق مسائل تاریخی، یک شخصیت سیاسی و سیاست باز (منافق سیاسی) باشد، آثار و نظریات تاریخی همچو مؤرخ و محقق در حقیقت به آتش کشیدن تاریخ و افتخارات ملی کشور است و بس.

علامه داکتر اقبال میفرماید:

فلسفی را با سیاست دان به یک میزان مسنج

چشم آن خوشید کوری دیده این بی نمی

آن تراشد قول حق را حجت نا استوار

وین تراشد قول باطل را دلیل محکمی

به قول معروف مغفور داوی صاحب: «جزئیات مسئله را علماء دانند»

با عرض حرمت



برای مطالب دیگر محمد داؤد مومند روی عکس کلیک کنید

